

خنده‌ها از ته فکر

تشنه  
پرویز گراوند

خنده‌ها از ته فکر

# خنده‌ها از ته فکر

مجموعه‌ی شعر

پرویز گراوند

سایت الکترونیکی هشتاد چاپ اول ۱۳۹۰

نقاشی روی جلد: عبدالصمد آب روشن

اشعار سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷

تجهیزات ما دو سطر شعرند و دو هاج و واج  
 و جایی با رفت و آمدی که مدام می‌رود  
 وضعیت به جیره بندی اشعار ادامه خواهد داد  
 تعدادمان کم و کمتر  
 و خوردن موش هم علنی است  
 کمک‌های اولیه چه دیر می‌رسد به جراحی  
 انتظار خاک می‌خورد برای یک دقیقه از تصویر  
 گنجشک‌ها قبل از تیر باران، به درخت  
 یکی گفت: بسته شدند  
 یک دقیقه از تصویر- گرد و غبار بار می‌زنیم  
 از پشت سر در می‌آیند و می‌روند به دور باطل چشم  
 از پشت سر، که خاکریز جان به لبی ست  
 یکی گفت: سرافراز مثل درخت  
 من که پشت درخت‌ها کمین کرده بودم خنده‌ام گرفت  
 وضعیت به جیره‌بندی اشعار ادامه خواهد داد  
 و دور باطل ثابت کرده است  
 ما دو نفر یا تکیه داده‌ایم به ستون سیمانی  
 یا به صدای هم گاهی  
 و خواندن کتاب‌های روانشناسی هم  
 افاقه نخواهد داشت

چشم از شیشه می‌گذرد  
 اصابت می‌کند به درختی  
 که باد طناب انداخته دور گردنش  
 رختی شده آویزان از شاخه‌های تنش  
 و پایین تنه‌اش لانه‌ی سنجاب‌های وحشی‌ست  
 در این اثنا  
 انگشت شست و یک را  
 شصت و چند بار گذاشته‌ام برای مکیدن  
 گورم را تا سقف سرامیک کرده‌اید لابد

جنت مکان یعنی همین  
 که مرده‌ها بهداشت را رعایت کنند  
 ضمناً مورچه‌ها بعد از خوردن احشا  
 مسواکشان را زده‌اند  
 و تار عنکبوتی نیست آویزان  
 از سقف گوری که اقساطش را  
 بازماندگان می‌دهند ماه به ماه

سوژه‌های اسقاطی را گذاشته‌ام برای فروش  
 چیزی نباشد که به آن فکر کنم  
 همینقدر که سرامیک کرده‌اید ممنون  
 صدایتان را بردارید از روزنه‌ها دفع شوید  
 خرناس بکشم؟

تصور که می‌کنم  
جمجمه را پرت می‌کنم به تصویرتان  
در تصور من نیشن‌تان باز است  
پاره‌تان می‌کنم اوهام!

زنبور و زنجان و خالکوبی‌های بر تیغ‌های چاقو  
و زنبیل را می‌برد بازار  
و دنبال دب اکبر و این حرف‌هاست  
گفته است که نیل  
روان است در جداول اهواز  
و قایقرانان سیاه مصری...  
اه! این‌ها که مورچه‌های خودمان اند

گفته است:

زنبق استعداد شگفتی است  
شکفته در بازار کریم خان  
و خان زند امضا می‌کند  
عبور چک چک زن‌ها را از عروق تن‌اش  
قبل از عروج در شب قطبی  
دوست دارند کفش‌های واکس خورده بپوشند  
می‌پوشند و با مرده‌های گور به گور شده  
بخار می‌شوند و ابر  
و سرانجام  
موی سفید  
ملاک معتبری برای پیری خرس‌های قطبی نیست

آبششِ یدکی  
 و خیال بافی‌های از جنس شورش آب  
 دور از چشم ماهی شور  
 خانه‌ها زیر آبند و  
 با باله‌های غیور پیش می‌روم  
 به سمت کوچهای مرجان  
 که پر از گوش ماهی و پچیچه‌هاست  
 با کله می‌خورم به صدای محترمی!

شاید همینم مردک دیوانه  
 با لباس غواصی  
 توی ظهر خیابان  
 که شنا می‌کند به سمت سوپر مارکت  
 خطور می‌کنم به سمت لقاح  
 داخلی یا خارجی فرق می‌کند مگر؟  
 ماهی میچالهی قوطی کنسرو  
 البته خوردنی‌ست  
 گور دسته‌جمعی شان بر قفسه  
 تحت‌الشعاع بر چسب قیمت و تاریخ انقضاست

با عطسه‌ای پرت می‌شوم به سمت دیگر شهر  
ماشین‌ها خیس نمی‌شوند زیر این همه آب؟  
موج از بغل گوش همشهریان عزیز می‌گذرد  
و آدم‌ها آنقدر دغدغه دارند توی خرطومشان  
که من بچه ماهی زیر این همه آب  
آب از سرم می‌گذرد  
و برای مضحکه هم خوب نیستم

از بابت چه بود  
 رعشهی اندامی که خودش را به جای درخت  
 جا میزد  
 لرزش لبها و برگها  
 و لبه‌های برگها از بابت چه بود؟

اتفاق بین باد و درخت رد و بدل می‌شود  
 بید یا شاه شمشاد قدان  
 در تن من  
 با تمام قوا بر تن خود  
 پوست می‌تند  
 حالا کو  
 تا نیش خنجرتان  
 بر تنه‌ای که از تن من می‌رود بالا  
 ثبت کند: هلاکو  
 و بار و بندیلمان به عقب برگردد

با عف عف اشتر  
 تمرکز ماشین‌ها را به هم می‌زنیم  
 این جماعت که ماشین‌های خوش آب و گل‌اند  
 به هم که می‌رسند ادای احترام می‌کنند  
 و از آینه دستی برای هم تکان می‌دهند  
 دری باز و بسته می‌کنند  
 و دستمال کاغذی  
 به گونه‌ی تسماح می‌کشند



اشاره کنی خرس‌های کوچک پیراهنم بال درمی‌آورند  
 و آفتاب از مسیر قدیمش  
 می‌آید به گچبری‌های سقف اتاق  
 مرا پیدا می‌کنند پنج سال بعد  
 زیر درختی که پنج سال پیش کشیده بودی  
 زیر سقفی که آفتابش افتاده بود توی تله‌های عنکبوت

اشاره می‌کنی خط‌ها باز و بسته می‌شوند  
 و مرا در آب‌های شور جا می‌گذاری  
 با خیل ماهیان  
 به اندازه هشت پا دست و پا ندانستم  
 نمی‌زنم

اشاره می‌کنی لابد که گوش‌های خرگوش عرعر می‌کنند  
 و مرا لمس می‌کنی به جای هویج  
 اشاره کرده‌ای لابد  
 که کوهی سفید از جنوب قطب شمال  
 به نقاشی‌های تو پیوند خورده است  
 پنج سال بعد سایه‌ها را جمع کرده‌اند و رفته‌اند  
 و آفتاب که قندیل فروزانی ست  
 حین عقب نشینی  
 شعله‌های چند ضلعی خود را از درو دیوار  
 پاک کرده است

گنده تر ار دهانش دمید توی صور اسرافیل  
 که نخواستیم ابدیت را  
 تحریک کرد که مرده‌ها سرها را پشت پل‌ها خراب کنند  
 و برگردند به کارگاه کوزه‌گری  
 صعود کرد و فرو رفت  
 تا سرش را پشت پل‌ها خراب کند  
 تا پیرد هوش از سرملک‌الموت  
 چلیپایی به انضمام هن هن مسیح  
 و عین وقایع را  
 برای کرام‌الکاتبین کتابت کرد

فرشته‌ای گفت:  
 آقای میر عماد این هم نامه‌ی شما  
 او که در پانوشت نستعلیق  
 العبد بود و حقیرالفقیر  
 عفش گرفت از این همه خرچنگ قورباغه  
 رفت توی جهنمی که بار آورده بودند  
 که خون دماغ شود دلش  
 فرشته‌ها مواجبشان را می‌گیرند  
 که خرچنگ قورباغه ببینند

هنوز هم برای ساختن پل  
 به جای بُتن آرمه از کاغذ استفاده می‌کنی  
 اشتباه نمی‌کنی  
 آمده بودی که آمده بودند سطرها به جای خیابان  
 آمده بودند چهارشیر<sup>۱</sup>  
 برای نگهبانی فواره‌ی آب  
 به جای واژه  
 رهگذران در پوست کاغذی خود نمی‌گنجند  
 و خش خش پرنده‌ای را در دور دست  
 به فال نیک می‌گیرند  
 اما توی سوراخ سنبه‌های همین شهر  
 چه سیمرغ‌ها که به خواب رفته‌اند  
 و من برای این که یک قدم از چمدانم جلوتر باشم  
 زجرها می‌کشم که نپرس

---

<sup>۱</sup> چهارشیر: نام میدانی در اهواز

استفراغ گاه به گاه خون هم  
تا پوست بچسبد به استخوان تکرار می‌کنم  
آمده بودی نیامده بودند  
و کنجکاو می‌موش‌ها  
منجر نشد به کشف سوراخ سنبه‌های حاوی سیمرغ  
رودی جاری کن  
تا لبی ترکند پل  
قایقی بر سطح  
ماهیان خنده رو  
در زیر

پیش از آنکه بیاید  
 بر غاری که رسیده بود به او نسل به نسل  
 گلی کشید احتمالاً از تبار نیلوفر  
 اینکه چرا صدایش می‌زند زنبق  
 رازی است مثل رازهای دیگر تاریخ  
 به این نتیجه رسیدیم  
 آن سنگ، تخته سیاهی بود  
 که روسیاهی و حرف‌های آن طوری شان را  
 نوشته بودند بر آن  
 پیش از آنکه بیاید  
 پاکشان کرده‌اند  
 که آدم‌های قدیم از قدیم پاک بوده‌اند  
 کور خوانده‌اند و از خطوط میخی من کور می‌شود بابل

پیش از آنکه بیاید  
 زنبقی عور بر کتیبه نوشت

پیش از آنکه بیاید  
گذاشتم صندلی چند نفس عمیق بکشد  
کلمات جویده جویده را گذاشتم توی بشقاب  
به دست‌ها گفتم  
بر اعصابتان مسلط باشید  
شنیده‌ام پیش از آنکه بیاید  
آلت حیوان را برید و  
خام خام خورده بود  
و بعدها خام‌ها اعتراض کردند که چنین است و چنان!

البته گفتن مسائل اخلاقی پیش از تاریخ  
ضرورتی نداشت  
در بازنویسی اگر یادم نرود  
لاکشان بگیرم عاقلانه‌تر است  
شما هم اگر جایی از این حرف‌ها دیدید یا شنیدید  
با سنگ، جای غیر معقولشان را بتراشید  
بی تربیتی به اجداد ما نمی‌آید

باد به راه خودش می‌رود  
 و اگر قلقلک داد پرچم‌هایتان را  
 قصد اهانت نداشت  
 توبیخ کردن شلوار با خودتان  
 که چرا در مراسم پرچم مدام می‌لولید  
 ولی باد به راه خودش می‌رود  
 و نخواهد پرسید  
 مشت‌های گره کرده تو دهنی به آسمان آبی کیست؟

رفت و آمد او رفت و آمدی معمولی‌ست  
 و ربطی به قضایای سیاسی نخواهد داشت  
 به راه خودش می‌رود  
 و چهره‌اش از همه سو حق به جانب است  
 و این که کلتف ملتف بازیگوشی یک ملت است یا نه  
 رفت و آمد او را به تاخیر نمی‌اندازد

یکی از ما که بین شماست  
 قرار است با صبحی از کلمات  
 از در پشته  
 پشت کند به خانواده‌ای که  
 از این روایت مشکل می‌شود بیرونشان کرد

اسماعیل!  
 گاهی بو می‌کشد بینی در کلماتم  
 حس می‌کنم به اندازه‌ی کافی نزدیکم به زندگی  
 ولی کسی که قرار است بعد از ذبح گوسفند زنده بماند تو نیستی  
 می‌شنوی؟  
 شکستن گلدان را  
 هنگام دلشکستگی‌هایش  
 یا وقتی سرم را می‌فشارم بین دو دست  
 یا می‌کوبم به دیوار



هولدرلین!  
هولدرها به خواب رفته‌اند  
و کلاغ تدهیوز آمده باشب قاطی شود در معیت ما  
گاهی از پشت دیوار  
و چند نسل آن طرف‌تر  
صدای خنده می‌آید  
کی جایش را یا پیراهنش را عوض می‌کند با من  
یا تیمارستان مرا آب می‌دهد هر روز؟  
می‌شنوی؟  
اول شخص یکی از ما سوم شخص یکی از ماست

نیچهی این حرفها بزرگ شد  
 افتاد توی سایه‌ای  
 که از رفت و آمد گربه‌ها افتاده بود  
 دور تا دور دیوار چین بود  
 و دست‌هایی که دست به کاری نمی‌زدند

چشم‌ها حراج!  
 مردم توی مردمک‌هام ولوله دارند  
 و مگس‌ها پلک می‌زنند رو به روی خواب در حوالی ماه  
 زدی  
 و  
 زیر همه چیز  
 به اندازه‌ی آوار  
 دست‌های دیگرم خالی‌ست

چطور شد که سیمرغ بال کم آورد  
 و از قاف محروم شد  
 احتمالاً سمپاشی آشپزخانه هم  
 یک ساعت مورچه‌ها را از زندگی عقب انداخت  
 مشکل اینجاست که این‌ها  
 عمرشان کفاف نداده بنویسند از تلبار مرده‌ها  
 غصه خوردن را از یاد برده‌اند  
 از بس سر گرم کار و تلاشند

تایپ کردن این‌ها کار سختی نیست  
 آن هم با جوهر سیاه  
 که هر بچه مورچه‌ای عملیات را از هر جایش که بخواهد  
 ترتیب می‌دهد  
 به هر حال  
 قبل از این که مگس‌ها  
 قالیچه را بمباران کنند  
 بعد از شنیدن قارغار  
 به غاری ما قبل تاریخ پناهنده شوید

من و چند من دیگر  
در این متمم تنها گیر کرده‌ایم  
خوشا به حال مگس!  
وز وز که می‌کند  
سرش درد نمی‌کند برای آن چه شنیدید  
از او تا رسیدن با  
راه‌ها می‌روند که بگویند این طرف  
ولی مگس در اتوبوس  
دارد بر خلاف اتوبوس پرواز می‌کند  
و برایش مهم نیست که از او چقدر شنیده‌اید

تا اینجا نقش من  
بر فسیلی از دایناسور  
رودخانه را تعقیب می کند  
ولی این دایناسور کوچک  
نمی داند عصر یخبندان اول پدرش را به زمین انداخت  
یا مادرش را

شاید انقراض عمو مساله ای خانوادگی باشد  
ولی من تا رودخانه را به گریه نیندازم  
بیرون نمی روم از نقش

بیماری که دستم توی جمجمه‌اش بود  
 به هوش نیامد که بگویند مرسی  
 شاید...

دستم تا دسته‌ی چاقو آغشته به الکل بود  
 و پرنده‌ها هنوز پشت پنجره بودند  
 پیراهنم از سفیدی یخ کرد  
 دست در موهایم می‌برم و فریاد می‌کشم  
 شاید...

ولی هیاهو در جمجمه نگذاشت  
 نگذاشت تا کلماتش را بردارد  
 و شلوارش را صدا بزند  
 شاید...  
 ولی او هم پرنده‌ها را از جمجمه خط زد

یک آستینم برای لورل  
 و یکی برای هاردی  
 تا در تلوزیون حاضر شوم  
 و شجاعانه در ملاء عام کارهای احمقانه کنم  
 و روی فسیل اجدادم کاری کنم  
 که از خنده روده بر شوید  
 خنده‌ها از ته فکر است یا از ته دل؟

چسب زخم بگذار روی نقشه بماند  
 منم چارلی چاپلین  
 که سرزمین مادری‌ام از پدر طلاق گرفت  
 عصا جان! بیا برویم  
 تا هیتلر سیلیم را پشت لب بگذارد  
 آمریکا دوباره بترسد  
 و شوروی پشت یخبندان سنگر بگیرد

من و مقصد از طول و عرض هل می دهیم  
 هل نمی رود به جلو  
 هی مق ۹۹ و ۹۸ و ۹۷...

از اول  
 من و دوربین و توپ از جلو  
 یاران از عقب  
 دست در موهایم می برم و فریاد می کشم

بزغاله‌ها و حریف  
 چمن‌های مصنوعی ورزشگاه را لیس می زنند  
 از حالا تا اول یخبندان به خانه برو  
 برو به خانه اول



مادر که تمام قبرستان من است  
مرا تمام کرد و خیابان تمام شد  
از پوستر که پا به پایم بود  
تا آن همه ته تو  
تمام شد

دو ابرو یا دو گله‌ی گوسفند  
از غروب تا دماغه‌ی زاگرس  
چه عکس غیوری!  
هی ایلیاتی هی!  
جویدن آدامس در طایفه ممنوع!

یک وقتی  
 موقعی که دریا به وحشت می‌افتد  
 از بوی ماهی سرخ کرده  
 یا هنگام گریه‌ی مادر  
 بر تکه‌های پیاز  
 یک جایی  
 شاید در حوالی دریا  
 بر پشت بام یک حلزون  
 یا در حجمی که صدف ترک کرده است  
 هنگام عاشق شدن دلفین‌های جوان  
 یا هنگام رفتن عروس دریایی به خانه‌ی بخت  
 یک جایی از اوقات  
 روی همین سفره  
 یا بر سایه‌ای که درخت پهن کرده است

جهنم که خیابانش  
آتش تعارف می کند که بفرما  
بهشت را افسانه می کند آخر  
پلک که می زنم  
از رسیدن کفش ها به خانه ی بخت  
از تکه های شعف  
چه دارد که بگوید؟

شاید بهشت خاکی باشد هنوز  
و با خطوط دست ها بشود کاری کرد  
این بار در ادامه ی دیروز  
اسب سفید که جنگ را به اصطبل می برد کجاست؟

آفتاب که از پنجره‌ام بیدار می‌شود  
خویشاوندی‌اش را به یاد نمی‌آورد با کیست  
اغلب که مثل سوء تفاهم رنج می‌برم  
از رفت و آمد با پله‌ها  
و دویدن با خیابان  
به همان پلک می‌رسم هر بار

شاید...

شاید این پلک

آخرین پنجره‌ای است که می‌بندم

رفت و آمد مشکوک حشرات را  
 زیر پوستم حدس می‌زنم  
 و می‌دانم اسب‌های تازه نفس  
 مرا از یاد برده‌اند

می‌خواهم کمی تسلیم شوم  
 که جنگ با جماعت فُک‌ها و کوه‌های یخی  
 سرنیزه‌ام را فرسوده است دیگر  
 و شکست نور هم در آخرین جنگ  
 ارمغانش سراب بود  
 سراب

همه آستین بالا زده‌اند که زندگی کنند  
 از سیفون گرفته تا پرده‌ای که...  
 تلوزیون از ابعاد خنده می‌گوید  
 تلفن زنگ می‌زند به خانواده‌ی خود  
 و لیوان‌ها از شنیدان جشن لبریز می‌شوند  
 باز این ساعت است  
 که رتق و فتق امور را بر عهده دارد  
 وقتشه...

رادیو سرود ملی خود را پخش کرده است  
 ساعت به مچ خود نگاه می‌کند  
 زنگ صدایش در می‌آید که وقتشه  
 هول می‌شوم که چطور زندگی کنم  
 از محتوای گریه بگویم یا...  
 فیوز قصد پریدن دارد  
 ...و

با دهان روغن کاری شده  
 و پیچ و مهره‌های تازه نفس  
 شعری برمی دارم از دریچه‌ی باد  
 غُرْ غُرْ غُرْ  
 من و این غلطها!  
 هی دادن آب و هی پاشیدن نور  
 هی رویدن قاف

از الف از یا  
 از هر سین و شینی  
 از هر دری که بگویی  
 حلزون خانه به دوش است

من و این حرفها  
 نه باران دیده‌ام  
 نه رنگین کمان پس از شعر را  
 من و این آدم آهنی  
 چند بیابان دیوانه تریم

غلغله کردیم با همان شعار شلوغ  
 بو...ق بو...ق بو...ق  
 چرا خورشیدی که انداخته‌ایم پشت کوه  
 بالا نیامد؟

هر کی جایی از صفحه را آبستن کند  
نام و نام خانوادگی اش را آتش بزند  
و امضایش را خاکستر کند  
تعبیر ساده‌ی ققنوس  
در دهانش بال بال می‌زند

ماسک! ماسک! ماسک!  
هوای اتاق تو در توست  
و او که از پنجره‌ها بی‌پرده حرف می‌زند  
یا اختلال روانی دارد  
یا خودکارش مال خودش نیست



فکر کنید کاری ندارید جز پیاده روی  
 زیر آسمانی ضرورتاً آبی  
 و شنیدن آهنگ که از متن سرازیر می‌شود

کی بر راه رفتن کی راه می‌رود؟

به موضوع دیگری اصابت کنید  
 و از چیزهای اضافی  
 کلاه‌خود یا گردنم را ببرید

تا روی راه رفتن کشتی راه می‌روم  
 به افکار انحرافی قطار از ریل  
 و دولا دولا به شتر سواری فکر کنید

شاید گفته باشید چه مضحکه‌ای  
 اما واقعاً چه مضحکه‌ای  
 عکسی که بر صورتمان داریم  
 اما قرار نیست عکسی زنده بماند

چراغ قرمز مصرانه مرا به قوانین بشری فرا می خواند  
 اما من سوت پلیس را زیر گرفتم و رفتم  
 یکی دو مورد سرم را سرسری تراشیدیم و  
 افتادم به هول و ولا

چند مورد سرکشی  
 و توصیه به بوفالوهای جوان  
 شاخ را این طوری فرو کنید

کارگزینی که معدن زغال سنگی از پرونده‌های قطور بود  
 گفت: توی صف بایستید آقا  
 این ها خواب هم که می بینند باز هم توی صف ایستاده اند

با جیک جیک اول صبح  
 می روم بیینم  
 آفتاب نیزه‌ها را به کجا پرتاب می کند

من امپراطور یک اتاق  $۳ \times ۴$   
 از جنگ‌های داخلی به خیابان متواری شدم  
 و چاقوی پسر همسایه در کتفم  
 تنها غنیمتی ست که به دست آورده‌ام

این سر چه سودایی می‌تواند داشته باشد  
 وقتی شب را در اضلاع گریبان صبح می‌کند؟

در چایخانه  
 فتحی بزرگ بود نوشیدن یک لیوان چای  
 فتح الفتوح بود خندیدن در چار ضلعی صورت

ای خدایان دور و نزدیک!  
 مشعل انگشت‌هایم را بیفروزید  
 ملت من یک رادیو شکسته چند لیوان  
 و تعداد دیگری خرت و پرتند  
 رادیو- شخصی که چند زبان خارجی می‌داند-  
 به من- امپراطور شرق و غرب این  $۳ \times ۴$ -  
 دروغ‌های گنده تحویل می‌دهد

می‌دانم دستم به خون رادیو آغشته خواهد شد  
تا درس عبرتی باشد  
اما برای کی؟  
برای لیوان‌ها  
که منتظرند چیزی بریزی توی حلقومشان  
یا برای کفش‌ها که جز در به دری نمی‌دانند؟

من - امپراطور شرق و غرب این  $3 \times 4$  -  
از قلاب پنکه تا...  
برای من که قرار است مرده باشم چه فرقی دارد  
کف بزنید

از کلیدها کمک نمی‌خواهند  
و با رودخانه که از عکس به بعد  
معلوم نشد به کجا رفت  
می‌آیند و می‌روند

از جنگ‌های جهانی زخمی زنگ خورده برمی‌دارند  
و با استخوان‌های زمینگیر  
جایی دور از وزیدن باد خلوت می‌کنند

از این خانه به آن خانه  
گاهی در غیاب خاک  
سری به زنده‌هایشان می‌زنند  
و سرود باران را به مزرعه می‌پاشند

چه در گوش بی‌سیم‌ها غژ غژه کردند؟

از این آلبوم به آن آلبوم  
در یکی از همین عکس‌ها پیدایشان می‌شود  
و روح باد کرده‌ی اروند را حمل می‌کنند  
در یکی از همین عکس‌ها  
هنوز نگفته بودم که درخت گفت:  
این دیسک کمر مرا می‌کشد آخر

هنوز نگفته بودم که عکس‌ها افتادند  
و مرگ از پشت حادثه باد را تکان می‌داد

از فین کاشان آمدم سطر به سطر  
 به خیابانی فرار کنم که از متن می گذشت  
 نه میرزاتقی خان!  
 دستمال کاغذی خونم را مجاب نمی کند

وقتی به مخمصه افتاد  
 گفتم طوری بیا  
 که قدم‌هایت را کسی جز خاک نشنود  
 درست در آخرین سپیدی متن  
 روحش را گسیل داشت  
 که آخرین جسم‌اش را لای بوته‌ها پنهان کند

بین دو خط تیره  
 - فرصت خوبی برای سیگار کشیدن بود -  
 اما من سیگاری نبودم  
 و شیر علی مردان هم توتون‌هایش آب کشیده بود

نه میرزاتقی خان!  
نمی‌خواهم کاسترو وارد متن شود  
بگذار در پاورقی معطل بماند  
از ریش نیمه کاره پیرس  
یا از کار نیمه تمام  
و باز هم در پاورقی بنویس  
دقیقاً سال ۱۹۸۵  
وقتی که فیدل کاسترو سیگار را ترک کرده بود  
بسیاری از هم‌زمانم دنیا را ترک کرده بودند

دیر یا زود باید از بازی دست کشید  
و فکر کرد به چشم‌های در نمایش و  
گیس‌های در تردد روح

چرا که نه!  
آلنده در همین نقطه  
و کلی همینجا کلنجا می‌رود با حریف

خاکسپاری تمام می‌شود  
و فلش‌ها برمی‌گردند به موقعیت قبلی  
همین‌جا که یک بالای طبیعی از نوع پلک زدن  
زلزله را وصل می‌کند به تپیدن  
لاک‌پشت تخم‌ها را زنده به گور کرده است  
و ما که مادری برای سایه نداشتیم  
به دریا و در به دری رفتیم

باید از بازی دست کشید  
و فکر کرد به پیچ و مهره که از تن باز می‌کنی  
باز هم چندانش آور است  
و آب از آب تکان شدیدی خورد



برای سعید محمد حسنی

ارواح که جسم از رخت‌های سفید برده‌اند و  
روح از حمایت باد  
و آوازشان جیر جیر در چوبی‌ست  
وقتی که می‌آیند بانور از شیشه‌ها به اتاق  
اشیا از شنیدن رویا بیدار می‌شوند  
بر سایه‌ها و بیداری خود چرخ می‌خورند

کاشفان از قاره‌های دور  
گریستف کلمب بر عرشه  
قطب نما مواظب باش

رخت‌ها که آویزان شوند  
رفت و آمد ارواح بیشتر می‌شود  
می‌آیند و سیم‌ها در تردد امواج آشوب می‌کنند  
می‌روند و بیرون از این رویا  
قبایلی آدم‌ها را زنده زنده ترک می‌کنند

بنشین و فکر کن پشه‌ها ترفیع گرفته‌اند  
فرشته‌های شانه‌های تو باشند

کاکو! ماورای تازه‌ی ما یک صفحه بیش نیست  
فضاپیما با صدای جرس شق‌القمر می‌کند گاهی  
گاهی زنی از طرح اسلیمی  
دامن، کنار یا هوار می‌کشد  
بنویس برایم روبات عزیز  
آدم‌ها شعور یا شعرش را ندارند

بنویس دست بی‌نمک!  
بنشین و فکر کن با این همه فلس، مقیم آب کجاییم؟

انگشت‌هایشان به عمد به جا مانده روی صفحه کلید  
از گاهی به گاهِ دیگر که می‌روند  
عکس خانوادگیِ مجنون و آهوی بیابان را تکثیر می‌کنند  
بیابان ریخته‌اند توی کامپیوترهایشان  
و از آهو روذا دست بر نمی‌دارند

همین که خواستم به کاج بگویم دوباره بایست  
گفتند: ویحک! شعر اقدام احمقانه‌ای ست

داشتم میو میو میو مدم  
 ریختم ریخت روی زمین و  
 قیافه‌ام قافیه را باخت  
 بگیر و ببند بود و  
 است و بود و شد و گشت و گردید و...  
 از من بی‌خبرند

میو میو میو مدم  
 یک دکمه و یک دندانم توی هچل ماند  
 دو قدم برگشتم به پوستر، د... برو  
 سالن چه می‌داند که ماه کیست؟

۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۶۹  
 نیل توی ماه آخ، تف کرد<sup>۲</sup>  
 ای تَف! نه ابرو دارد نه گیسو

این سالن که استکبار جهانی ست  
 نمی‌گذارد قد و قواره‌ی شعر از چاردیواری بالاتر برود  
 دستِ کوچه و بازار را بگیرد  
 دنباله‌اش را پیدا کند جایی

<sup>۲</sup> نیل آر مسترانگ، فضانورد آمریکایی که با سفینه‌ی آپولو ۱۱ به ماه رفت  
 نخستین کسی بود که روی سطح ماه پا گذاشت (۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۶۹)

از این که در سخنرانی من هورا می کشید و  
دست می زنید ممنونم

داشتم میو میو با ماشین سر به هوا  
و خیایانی خسته و کوفته میو..مدم  
که پوستر پرشد از ملک الشعرا  
و ابوالهولی که دست و پا گیر است

خواجه! روم به دیوار  
این جا همه چیز هست  
از معتاد کنار خیایان گرفته  
تا چراغ راهنمایی و رانندگی  
و من که جنون گاوی ام مصرن مسری ست  
شاخ می زنم به شاخ شمشاد و  
غیره و ذلک

گاهی که پنجره‌ها را خواب بسته است  
و فکرم قدم زنان از من می‌گذرد  
فضا را پر می‌کنم از نبود آدم‌ها

در بارسلون ماغ می‌کشم  
و نیزه‌ها به نخاعم می‌خورند  
به خودم می‌آیم که چای تلخ بود مثل رئالیسم

دا دا!

دگمه‌ها را که می‌بندم  
به دگماتیسیم هم فکر می‌کنم  
به خاکستر  
به آتش‌های زیر خاکستر  
به شاخ  
شاخ مخوف که آلتی تزئینی ست  
ماغ ماغ نگو که دیگر نیست

دا دا!

لایه‌های تو از من شنیدنی‌ست

شنیدنی‌ترند لایه‌های من از تو

رفتم

مثل شعاری که لب‌ها را مِشت کرد و گره خورد

مثل کویر

که لوت بود و کفش

با فکرم که قدم زنان از من می‌گذرد

با باد که از عصر حجر

از بس با سرخورده به سنگ

صورت نمانده برایش

دا دا!

زمین از راه شیری که می‌گذشت

شیرخواره بود آن وقت

ما و این اجداد هر چه افق فتح کرده‌ایم

برگردانده‌ایم و

طبق دستور قارچ‌ها تجزیه‌مان کردند

گاهی قدم زنان از فکرم می‌گذرم

این جا ماکت میدان جنگی ماست  
 این گوشه با گوشه‌های دلش  
 مردی که سرش کلاغ بود  
 آن قدر عارف شد که کبوتر وقتی به سن نوح رسید  
 به اتاقش رسید و گفت:  
 این جا همان خشکی ست  
 این همان مردی ست که باید در صحنه‌های بعد  
 با بادها گلاویز شود  
 و صدای شلیک در بیاورد

این گوشه ابعاد زنی ست  
 که با ابزار لوکس عاشقانه تر است  
 در را پشت سرش  
 و میخ را می کوبد  
 به متوازی الاضلاع مردی  
 که با تختخواب  
 از جیر جیر تحلیل رفته است

در صحنه‌های بعد وقتی بر خشکی پیاده شدیم  
 همان مرد میمون ساده لوحی ست  
 که جدی ترین کارهایش  
 سیستم عصبی این و آن را به خنده تحریک می کند

بعد از آن همه توفان  
یکی از فواید خشکی این است  
که وقتی دوباره همان مرد  
با دهانش به شما شلیک کرد  
در جنگ نابرابر او را سنگ می‌زنید  
از پا که افتاد  
او را در مزرعه می‌کارید

کدوها چاق می‌شوند      سبزی‌ها بلند  
و او سرش کلاغ می‌شود  
و با صدایی که هیچ کس نخواهد شنید  
خواهد گفت:

هی کبوتر!      کشتی نوح را از کدام پنجره باید نجات داد



این صفحه سنگ مرمری ست  
 که میکل آنژ می‌داند  
 چه مجسمه‌ای یا شعری در آن ایستاده است

اگر هم مجسمه‌ای انگشت به دهان دیدید  
 من بودم یا شما  
 از سنگ بیرون آمدیم  
 تا گفته باشیم  
 چه از آب درمی‌آید از کاغذ

پیش از پیش بینی  
 شاید مجسمه‌ای قلم و چکش بردارد  
 میکل آنژ را تخریب کند  
 آن وقت  
 طوری عقده‌ها را خالی کنید  
 که خون هیچ سنگی نریزد  
 طوری که هیچ کس  
 نام و نشان هیچ کس را به یاد نیاورد

با این بلیط دو نفره هبوط تضمینی ست

آن جا تزئین شده با آسمان و  
درخت و رودخانه و کوه  
و کرات طوری تنظیم شده‌اند  
که حدس‌هایی بزیند

شَرَق...

ها! چه شد که من اینجام؟

تحلیل جامعه شناسی جنگ را  
این طوری حدس نمی‌زدید  
و گمان نمی‌کردید  
خواست آرش هم پرتاب موشک‌های قاره پیما بود

تلفن‌ها در رَنگ پیغام داده‌اند  
و غزال‌ها فرار و فرار را محاسبه کردند

فشار عصبی - جیک - جیغ  
ترجیح داده‌اند رؤیت نشوند

آقای آدم!

پس از هبوط دیده‌اند در بازار دست فروش‌ها  
دست‌ها را برای زنات خرج کرده‌ای

تق - توق ...

سپر موشکی در این موارد بی فایده است

در این موارد

زندگی بین دو سوسک ختم می شود به روزنه ها  
و بچه ها مادر را به مقصد بعدی ترک می کنند

به گمانم

کودتای کاریکاتورها را حدس نمی زدید

و فکر نمی کردید

نام نویسی در جمعیت کارتونها

از همه چیز واجب تر است

بعد از شنیدن واق واقی ملایم  
 با دو ردیف دندان هاری  
 فحش می‌دهم به گوش‌ها  
 به سندیکای دست راست پیکاسو  
 به انگشت شست  
 که آپولینر مومیایی اش را پیچاند توی کویسم

مقارن با انقراض سلسله اعصابم  
 نمی‌دانم می‌شناسمت یا نه  
 از پل دختر گفته بودی یا پل ریکور  
 یا این که چقدر در زبان روزمره تحلیل رفته‌ایم؟

از به هم خوردن اوضاع دولب  
 مثل بال پروانه در ایران  
 آشفته می‌شود هنگ کنگ یا که امواجش  
 و بعید نیست  
 گربه‌ها مسلحانه بریزند تو  
 برای قاپیدن قاب و جوجه‌ی مجروح

برای علی فتحی مقدم

خروس را برده‌ام تعمیر  
 و بعد از WWW قوقولی قوقو  
 و تا حدودی تیک تاک  
 همه چیز بر وفق مراد است  
 فقط آبله مرغان داوینچی  
 منجر به لغو پرواز چند پرنده شد  
 و جاده‌ی جابلقا به سابقا  
 احتمالاً بسته خواهد بود

میشل!

میشه به ماهواره بگی دست برداره از ماه شب چارده؟

رسانه ! برای رسیدن شتاب کن

سهروردی با سرعتی غیر مجاز از شیزوفرنیا سبقت گرفت  
 و جمعیت از جذام صرف نظر کرد

فوکویا ما؟ یا فوکو؟ یا ما؟

مطعیت آخرین قطعیت من بود  
 و انهدام یکی دو آفتابگردان  
 که دل سپرده به خاکند و  
 سر سپرده به آفتاب

ر.ک به فراموشی

به یاد ع. بهرامی

حجمی که چین و چروک قاری را پر می کند  
 با سلام خودش  
 جایی در این خاک دارد می تپد  
 خورشیدی که قلبش توی زمین افتاد و  
 درخت‌ها هر چه ریشه زدند پیدایش نکردند  
 نگاهش را به زمین دوخت و  
 آسمانش به عمق زمین رفت

یکی از ما  
 که آرامگاهش نزدیک همین خواب‌های کوچک ماست  
 و کلید اتاق‌هایش  
 بیرون از خواب من و هر جا که بخواهد هست  
 ماشینش را گوشه‌ی خوابی پارک می کند  
 و در اتفاقی که نمی افتد  
 در را یکی از ما باز می کند

نه نمی شود شعری با تو نگفت  
 که جایی از این خواب‌ها خانه‌ی توست

برادر بر صدای خود ایستاد  
 رو به سرد خانه‌ای که مسافر خانه‌ی آخر بود  
 آغوش آخر است  
 و نامه‌ی خیام رسیده به دستش  
 «ای چرخ فلک خرابی از کینه‌ی توست»  
 دلی ترک خورده و گوش‌ی موبایل  
 بر زمین‌ه‌ی سرد  
 و کیف چرمی سیاه  
 با زمانده از مینیاتوری که بر خورد کرده با تریلی  
 و حال تذهیب موهای تو هی هات!  
 بعد از ترکیب مویه‌ی مادر با رنگ روشن اشک  
 و کتابت شکسته نستعلیق صاد بر زمین‌ه‌ی سرد  
 صدای خیس را به قبرستان بردیم و  
 باران بر همه نازل شد  
 و نامه‌ی خیام رسیده به دستش  
 «ای خاک اگر سینه‌ی تو بشکافند»  
 به دلایل بسیار قابل رؤیت نیست ماه  
 و سر انگشت برادر، جیر جیر غم انگیزی ست  
 از مادری که آن طرف تر از دیوار تا مکتب  
 از خطوط ساده‌ای که نگار تا خانه  
 چقدر پروانه راه است؟  
 به پیچک‌ها اشاره کن که بیایند

برای علی مقیمی به گاه رحلت

در اتفاق بعد از تو  
 نه رسیدی نه امضایی از تو داشتیم  
 آمبولانس گاز می داد و غصه می خورد  
 و زهرا تنها می شد از بهشت  
 چطور پخش و پلا شدی، پرت و پلا گفتیم  
 در حالی که از رو می رویم از زیر رفته ایم  
 و چند لایه از هوا در تنفسمان گیر کرده است

عروج کرده ای به گیاه  
 که از این دیوار به بعد گریه کنیم

حالا اگر به صحنه بیایی  
 بیا که هوا عجیب پژمرده تر است  
 حالا اگر  
 اگر این ساختمان ها اجازه دهند  
 باد  
 دستی از وزیدن بر تو خواهد کشید  
 و غروب  
 نور غم انگیزش را  
 از سوراخ های مجموعه ات  
 عبور خواهد داد



سیروس رادمنش به گاه خاکسپاری

باد وُ

بادا باد

لبه‌های زمین را تا کنار جسد      سوهان زده بودند  
و از گوشه‌ها شنیده می‌شد      از گوشه‌ها  
صدای کندن قبری در حوالی هفتگل  
مدعوین به صرف چای آمده بودند یا سُرُسُره بازی؟

ماشین‌ها بر خلاف ظاهرشان

روح لطیفی دارند

توی سر می‌زنند بوق‌شان را

و آژیر آمبولانس بر موهای آبی ابر

گریه می‌پاشد

طاق می‌زنیم جهان شخصی را

با جهانی که پایین سُرُسُره ایستاده است

دست بیل توی دست

فرق خاک روی فرق

نمازی که نمی‌رسد به قدقامتش چگونه بگزاریم؟

آسفالت هفتگل

از تابستان به پاییز می‌برد خبری را

که شقایقش با داغ زاده است

با داغ مرده است

شما؟

شما که داریوش اسدی کیارس نیستید  
که از تهران به هفتگل  
با پراید و پای پیاده  
جانب کلمات را بگیرید و بیابید  
تا شخصی با نام کوچک سیروس را  
به الفبا به خدا یا به خاک بسپارید

با پراید و پای پیاده به تهران رفت  
ویشنو و نارادا عازم بیابان شدند  
۱۲ سال بعد...  
اکنون ای فرزندان  
سه ربع ساعت منتظر آب بیاوری  
و  
بیاوردی

سازندنیست‌ها صفحه‌ی سفید را  
بیشتر دوست دارند شما چطور؟

از پرویز گراوند منتشر شده است:  
انگشت شست و یک (مجموعه‌ی شعر) انتشارات خالدین

An abstract painting with a complex, layered texture. The color palette is dominated by deep reds and dark blues, with some lighter blue highlights. The brushstrokes are visible and varied, creating a sense of depth and movement. The overall composition is dense and somewhat chaotic, with no clear geometric shapes or recognizable figures.

poem  
Of  
Parviz  
Gravand  
شعر پرویز گراوند